

بررسی فسخ قرارداد با استناد به خیار غریم میّت در فقه امامیه

ابراهیم محمودزاده^۱

دکتر حیدر باقری اصل^۲

چکیده

عقد، پس از آنکه بین دو طرف طبق قانون واقع گردید، به حکم ماده ۲۱۹ قانون مدنی بین دو طرف معامله و قائم مقام آنها، لازم الاتّباع است و آنها باید مفاد آن را به موقع به اجرا گذارند و نمی توانند هر زمان بخواهند آن را بر هم زنند؛ مگر در مواقعی که قرارداد، بنا به شرایطی که هم در شرع و هم در قانون ذکر شده قابل فسخ باشد. و یکی از این عوامل فسخ قرارداد، فسخ آن با خیار غریم میّت است. این عامل فسخ به خیار غریم این است که اگر طلبکار میّت، کالای خودش را در ترکه میّت بیابد، اختیار دارد که آن را بردارد و یا واگذارد و با سایر طلبکاران میّت به نسبت قیمت کالای خود از اموال باقی مانده شریک گردد. شارع مقدّس اسلام این نهاد حقوقی را برای شخص طلبکار پیش بینی نموده است. ولی ماهیّت، شرایط، مبانی، قلمرو و آثار آن از سوی قانونگذار بیان نشده است. آنگاه مشکل خود را نشان می دهد که بدانیم فقیهان، حقوقدانان، و محققان حقوق اسلامی و ایران نیز کمتر به این مسئله پرداخته و ماهیّت، شروط و ادله ثبوت، قلمرو و آثار این نهاد فقهی و حقوقی را مورد مطالعه علمی قراردادده اند، به نحوی که در این مورد سوالات و مشکلات علمی پیش آمده است که بایستی به آنها پرداخته و پاسخ مناسب حقوق اسلامی و ایران ارائه شود. و این مقاله درصدد است با توجه به منابع معتبر فقهی که ریشه قانون مدنی است به ماهیّت، مبانی، قلمرو و آثار نهاد فقهی و حقوقی با روش کتابخانه ای بپردازد تا به سوالات موجود در این زمینه پاسخ داده و مشکلات موجود را بر طرف سازد.

واژگان کلیدی: قرارداد، خیار فسخ، غریم میّت، فوریت، تراخی.

۱. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق و اندیشه های امام خمینی (ره).

۲. استاد دانشکده حقوق و علوم اجتماعی دانشگاه تبریز.

مقدمه

خیار یا فسخ قرارداد یکی از اسباب انحلال قرارداد است. خیار فسخ حقی است که به دو طرف عقد و یا یکی از آنها و گاه به شخص ثالث قرارداد داده می شود. انحلال قرارداد زمانی مطرح می شود که قراردادی معتبر و نافذ باشد، زیرا بحث انحلال در مورد قراردادی که از اساس باطل باشد منتفی است. بحث خیار فسخ، به گونه ای که در فقه و حقوق موضوعه ایران مطرح شده از مختصات حقوق ماست، و در قوانین و حقوق خارجی دیده نمی شود. کتاب دوم قانون مدنی درمبحث پنجم، خیارات و احکام راجع به آن را مورد بررسی قرار داده است، و تعداد ۱۰ مورد از خیارات را آورده است، ولی در کتاب شرح لمعه تعداد ۱۴ و در کتاب مکاسب ۷ خیار، احصا شده است. و هر چند در قانون مدنی و نیز کتاب مکاسب خیار غریم میّت نیامده است، ولی در کتاب شرح لمعه یکی از عوامل فسخ قرارداد، فسخ آن با خیار غریم میّت اعلام شده است.

خیار غریم میّت عبارت از تسلط طلبکار بر فسخ قرارداد به سبب یافتن عین مال خود در ترکه میّت است. بنابراین هرگاه بدهکاری بمیرد و بدهی اش برابر با ترکه اش باشد، طلبکاری که مالش با عقد قرارداد به آن منتقل شده با یافتن عین مال خود در ترکه میّت می تواند عین مالش را با فسخ قرارداد از اموال میّت بردارد. با توجه به اینکه خیار غریم میّت بعنوان یک خیار مستقل، در حقوق موضوع ایران آورده نشده است و قانونگذار ایران، این نهاد حقوقی را بیان نکرده است، لذا سؤال های مختلفی در مورد آن وجود دارد که باید به آنها بپردازیم، زیرا فقیهان و حقوقدانان، کمتر به این مسئله پرداخته و ماهیّت، مبانی، ادله، شروط و راههای اثبات آن و قلمرو و آثار و مسقطات این نهاد فقهی و حقوقی مورد بررسی قرار نگرفته است. آنگاه اهمیّت تحقیق در این مسئله آشکار می شود که اگر به اصل ۱۶۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران توجه داشته باشیم، این اصل بیان می دارد اگر قانون در مواردی سکوت نماید، یا نقص، اجمال و تعارض داشته باشد، قاضی باید حکم مسئله را از روی منابع معتبر به دست آورد و حق ردّ دعوا را به علت سکوت، نقص، اجمال و تعارض قانون ندارد؛ همچنین در ماده سوم قانون آئین دادرسی در امور مدنی به صراحت به آن اشاره شده است و قاضی مستنکف را در ماده چهار خود قابل پیگیری اعلام نموده است.

بنابراین، با ارائه پاسخ مناسب به سوالات تحقیق، عامل خیار غریم میّت نیز مانند سایر عوامل فسخ قانونی قرارداد های لازم، وارد مباحث حقوقی شده، تکلیف سکوت و نقص قانونی را در این مورد جبران می نماید. این تحقیق درصدد است با توجه به منابع معتبر فقهی که ریشه قانون مدنی است به ماهیّت، مبانی، ادله و شروط و راههای اثبات آن و قلمرو و آثار و مسقطات این نهاد فقهی و حقوقی با روش کتابخانه ای بپردازد تا به سوالات موجود در این زمینه پاسخ داده و مشکلات موجود را بر طرف سازد.

غریم میّت در لغت و اصطلاح

غریم جمع غرما و غرمّ بوده، و به این معانی است: مدیون، دائن، طلبکار و بدهکار. (طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ج ۶، ص ۱۲۵؛ ابن منظور، محمد بن مکرّم، لسان العرب، ج ۱۲، ص ۴۳۶)

اگر بدهکاری که سبب بدهکاری او اخذ مبلغی به عنوان قرض و یا خرید کالایی باشد، قبل از آنکه دین خود را پرداخت کند بمیرد، وعین قرض و یا کالا در بین اموال میت موجود باشد، در این صورت فرد طلبکار در دریافت عین قرض و کالای خود از اموال ایشان نسبت به سایر طلبکاران اولویت خواهد داشت، و این اولویت به این معناست که فرد طلبکار می تواند عقد بیع و یا قرض را فسخ کند و عین مال قرض شده و یا کالای خود را از اموال ایشان بردارد، و یا می تواند عقد مذکور را امضاء کند و نسبت به مبلغ دین خود با سایر طلبکاران سهمیم گردد. که به این اولویت و اختیار طلبکار در اموال شخص فوت شده خیار غریم میت گویند.

علت نامیده شدن این عامل فسخ در عقود لازم به خیار غریم این است که این عامل فسخ قرارداد در اموال میت پدید می آید. و این نهاد حقوق اسلامی احکام شبیه به خیار تغلیس دارد، به طوری که فقیهان آن را به خیار تغلیس ملحق کرده اند. (باقری اصل، احکام اختصاصی فسخ عقود لازم، ص ۳۵۱)

فقیها در بیان تعریف این خیار چنین آورده اند: هرگاه بدهکار بمیرد و بدهی اش برابر با ترکه اش باشد، طلبکاری که مالش با عقد بیع یا قرض و مانند آن به میت منتقل شده، با یافتن عین مال خود در ترکه، می تواند با فسخ عقد، مالش را پس بگیرد. (محقق حلی، شرائع الاسلام ج ۲، ص ۳۴۵؛ نجفی، محمد حسن بن باقر، جواهر الکلام ج ۲۵، ص ۲۹۵)

خیار غریم میت یعنی حق برداشت بدهی از ترکه میت است؛ و در اصطلاح، خیار یاد شده عبارتست از: تسلط طلبکار بر فسخ قرارداد به سبب یافتن عین مال خود در ترکه میت می باشد. (جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، فرهنگ فقه مطابق مذاهب اهل بیت (ع)، ج ۳، ص ۵۵۶)

ادله ثبوت خیار غریم میت

در بررسی ادله اثبات خیار غریم میت، ادله متعددی خیار غریم میت را توجیه می کنند. این ادله عبارت است از: روایات و اجماع فقیهان می باشد. روایات هم، شامل روایات اختصاصی باب غریم میت و روایت خبر نفی ضرر می باشد.

روایات باب

روایات مختلفی در مورد غریم میّت وارد شده است که می توانیم آنها را، روایات اختصاصی باب غریم میّت بنامیم. این روایات را بیان نموده و سپس نحوه استدلال به آنها را توضیح می دهیم. [اولین روایت]، روایت نبوی مشهور بوده که در کتب اهل سنت به این بیان نقل شده است: (مسلم، صحیح مسلم، ج ۵، ص ۳۱) «مَنْ وَجَدَ عَيْنَ مَالِهِ فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا» هرکسی عین مالش [را در اموال مفلس] بیابد، بر دیگر طلبکاران شایسته تر [و مقدم] است. این حدیث نبوی مذکور هر چند در کتب امامیه نقل نشده است، ولی اصحاب امامیه، بدون اعتراض بر آن عمل کرده و ضعف این روایت با عمل اصحاب بر طرف شده است، همچنانکه، شهید ثانی به عموم این روایت نبوی استناد کرده و اخذ عین مال فروشنده از اموال مفلس را اثبات نموده است. (شهید ثانی، شرح لمعه، ج ۴، ص ۲۵)

بنابراین، با توجه به وحدت ملاک بین غریم میّت و غریم مفلس، اگر طلبکار عین مال خودش را در اموال میّت بیابد، مشروط بر این که به شروط خیار غریم میّت عمل کند، می تواند کالای خود را از اموال میّت دریافت کند و طلبکاران نمی توانند در مبيع او شریک شوند و سهمی را از کالای او ببرند.

[دومین روایت] باب اختصاصی غریم میّت که در وسائل الشیعه آمده، ابی ولّاد از امام صادق، علیه السلام، روایت می کند که ایشان فرمودند: ابی ولّاد می گوید: از امام صادق، علیه السلام، در مورد مردی سؤال کردم که متاعی را از مردی دیگری می خرد، سپس مشتری قبل از این که زمان پرداخت دین برسد، فوت می کند. فروشنده به عین متاع خود در اموال میت برخورد می کند. آیا فروشنده می تواند متاع خود را زمانی که حق بر او پنهان می شود، اخذ نماید؟ [ابی ولّاد می گوید:] امام صادق، علیه السلام، فرمودند: اگر بر عهده میت، دین است و او به اندازه دین مذکور، ترکه گذاشته است. اگر حق فروشنده در میان اموال میت مخفی است، او می تواند آن را از اموال میت اخذ نماید و آن دریافت برای فروشنده حلال است، ولی اگر میت به اندازه کافی ترکه برای دین خود بر جا نگذاشته باشد، صاحب متاع نمی تواند عین کالای خود را از بین اموال میت بردارد، بلکه او مانند یکی از طلبکاران است و به نسبت سهم خود با دیگران طلبکاران شریک خواهد بود. (باقری اصل، احکام اختصاصی فسخ عقود لازم، ص ۳۵۷؛ به نقل از: حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۱۴۶، حدیث ۳. متن عربی روایت: « قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ رَجُلٍ بَاعَ مِنْ رَجُلٍ مَتَاعًا إِلَى سَنَةِ فَمَاتَ الْمُشْتَرِي قَبْلَ أَنْ يَحُلَّ مَالُهُ وَ أَصَابَ الْبَائِعُ مَتَاعَهُ بِعَيْنِهِ، لَهُ أَنْ يَأْخُذَهُ إِذَا خُفِيَ حَقُّ لَهُ؟ قَالَ: قَالَ، عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْ كَانَ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ تَرَكَ نَحْوًا مِمَّا عَلَيْهِ فَلْيَأْخُذْهُ أَنْ أَخْفَى حَقُّ لَهُ فَإِنَّ ذَلِكَ حَلَالٌ لَهُ وَ لَوْ لَمْ يَتْرُكْ نَحْوًا مِنْ دَيْنِهِ فَإِنَّ صَاحِبَ الْمَتَاعِ كَوَاحِدٍ مِمَّنْ لَهُ عَلَيْهِ شَيْءٌ يَأْخُذُ بِحِصَّتِهِ وَ لَأَسْبِيلَ لَهُ عَلَى الْمَتَاعِ »)

در توضیح و استدلال این روایت شیخ حرّ عاملی به نقل از شیخ طوسی چنین آورده است: " ردّ متاع زمانی بر صاحبش واجب است که میّت اموال را بدون محاسبه عین فروشنده، باقی گذاشته باشد که بر دیون

وی کفایت می کند و گرنه صاحب عین مانند سایر طلبکاران خواهد بود و اموال میت را با آنها، برابر و هر کسی به نسبت سهم خود، تقسیم خواهد کرد. (همان، ص ۱۴۶)

بنابراین، با توجه به روایت و استدلال فوق، اگر بر عهده میت دینی باشد و اموال میت مکفی بر سایر طلبکاران باشد و عین کالا فروشنده در اموال میت موجود باشد برای فروشنده حلال است و می تواند عین کالای خود را از ترکه میت بردارد و یا می تواند به نسبت قیمت کالای خود با سایر طلبکاران سهیم گردد.

[سومین روایت] از روایات باب، روایت ابی بصیر از امام صادق، علیه السلام، است. متن این روایت به بیان زیر است: (باقری اصل، احکام اختصاصی فسخ عقود لازم، ص ۳۵۷؛ به نقل از: حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۱۴۶، حدیث ۴. متن عربی روایت: «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ كَانَتْ عِنْدَهُ مِضَارِبَةٌ وَوَدِيعَةٌ وَآمَوَالُ أَيْتَامٍ وَبِضَائِعٌ وَعَلَيْهِ سَلْفٌ لِقَوْمٍ فَهَلَكَ وَتَرَكَ أَلْفَ دِرْهَمٍ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ وَالَّذِي عَلَيْهِ لِلنَّاسِ أَكْثَرُ مِمَّا تَرَكَ، فَقَالَ، عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَقْسَمُ لَهُؤَلَاءِ الَّذِينَ ذَكَرْتَ كُلَّهُمْ عَلَى قَدْرِ حِصَصِهِمْ أَمْوَالِهِمْ») ابی بصیر روایت می کند که از امام صادق، علیه السلام، در مورد مردی سوال شد که پیش او مال مضاربه، ودیعه، اموال ایتام و کالاهایی بود در حالی که بر عهده او مبلغ سلف هم بود، لذا او هلاک شد و هزار درهم یا بیشتر از آن را در ترکه گذاشت، در حالی که آنچه مردم از او می خواستند بیشتر بود؟ آن حضرت فرمود: اموال مذکور برای همه آن کسانی که ذکر کردی نسبت به سهم هر کسی تقسیم می شود.

در چگونگی استدلال این روایت، مؤلف جامع الشتات، به نقل از شیخ طوسی بیان می کند: «که در حدیث منقول، مطابق گفته های پیشین ما هیچ منافات دیده نمی شود و این کاملاً روشن است». (همان مدرک)

[روایت چهارم] صحیح جمیل ابن دراج از جماعتی از اصحاب امامیه از امام صادق، علیه السلام، است. از امام صادق، علیه السلام، در مورد مردی سؤال شد که به مرد دیگری متاعی را می فروشد و مشتری ثمن را به او نمی پردازد، سپس در حالی که عین متاع موجود است، مشتری می میرد؟ آن حضرت فرمودند: اگر عین متاع موجود باشد آن به صاحب متاع باز گردانیده می شود و فرمود: طلبکاران در متاع مذکور حق سهم خواهی و شراکت [حق مخاصمه] ندارند. (همان، ص ۹۷، حدیث ۱. متن عربی روایت: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، فِي رَجُلٍ بَاعَ مَتَاعًا مِنْ رَجُلٍ فَقَبِضَ الْمُشْتَرِي المَتَاعَ وَ لَمْ يَدْفَعْ الثَّمَنَ ثُمَّ مَاتَ الْمُشْتَرِي وَ المَتَاعُ قَائِمٌ بَعِينِهِ؟ فَقَالَ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، إِذَا كَانَ المَتَاعُ قَائِمًا بَعِينِهِ رُدَّ إِلَى صَاحِبِ المَتَاعِ وَقَالَ، عَلَيْهِ السَّلَامُ،: لَيْسَ لِلْغُرْمَاءِ أَنْ يَخَاصِمُوهُ [يَخَاصِمُوا بِهِ]») طبق این حدیث، در صورتی که عین کالا در اموال میت موجود باشد، فروشنده می تواند مال خود را از اموال میت بردارد و طلبکاران نمی توانند حق سهم خواهی از اموال ایشان داشته باشند.

قاعده و حدیث نفی ضرر

یکی دیگر از ادله اثبات خیار غریم میّت در روایات، قاعده و یا خبر نفی ضرر است، که هم به عنوان قاعده، مطلب را اثبات می کند و هم به عنوان اخباری که مفاد آنها رفع و دفع ضرر است، و ادعای مذکور را ثابت خواهد کرد. خبر نفی ضرر از پیامبر (ص) نقل شده است. این خبر به اندازه ای معروف است که گاهی مبنای قاعده نفی واقع می شود. و این قاعده نفی ضرر با متن: « لا ضَرَّ و لا ضَرَّ فی الاسلام » است که از احادیث اخذ شده است. (حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۷۶، حدیث ۱۰) به معنای حکم ضرری در اسلام نیست.

نحوه استدلال به خبر نفی ضرر برای اثبات خیار غریم میّت به این بیان است که :

در قراردادی که با استناد به خیار غریم میت منعقد شده، طلبکار میت می تواند ضرر را با داشتن خیار در وضع قرار داد از خود دور سازد. اگر خریدار بعد از تحویل کالا فوت نماید و طلبکار میت کالای خودش را در اموال میت بیابد، می تواند با اعمال و اجازه این روایت، عین کالای خودش را از اموال میت به شرط مکفی بودن اموال برای سایر طلبکاران، از ترکه میت بر دارد و بقیه طلبکاران نمی توانند در اموال او شریک گردند، و خبر نفی ضرر، اضرار او را مرتفع و مرفوع دانسته است زیرا شارع به حکم ضرری حکم نمی کند، بلکه طلبکار با قرار دادن خبر نفی ضرر، حکم ضرری را از آنها بر می دارد.

غرض خیار غریم میّت حمایت از حقوق طلبکار است تا جلوی ورود ضرر را بر او مسدود نماید، زیرا طبق خبر و قاعده نفی ضرر، ضرری که از جعل احکام بر کسی وارد می شود، مرتفع می شود، لذا اگر عین مال شخصی در میان اموال میّت یافته شود، با این روایت اجازه دریافت به شخص طلبکار داده می شود و جلوی شرکت دیگر طلبکاران را در سهم داشتن مال مذکور مسدود می کند. (باقری اصل، احکام اختصاصی فسخ عقود لازم، ص ۳۵۷)

از آنجایی که فقیهان مقصود از خبر نفی ضرر را نفی مشروعیت حکم ضرری می دانند، لذا در کلیات نحوه استدلال مذکور، اشکالی وجود ندارد و مطابق آن، تزلزل عقد لازم در صورت وجود ضرر پذیرفته شده است، همچنانکه شهید ثانی در توجیه و تحلیل اصلی ورود ضرر چنین آورده است که : صبر ورثه تا سر رسید دیون میّت ورود ضرر بر آنان است و خبر و یا قاعده نفی ضرر، چنین ضرری را از آنها بر می دارد، همچنین صبر صاحب دین تا سر رسید موجب احتمال ضرر است، (شهید ثانی، شرح لمعه، ج ۴، ص ۲۴) زیرا ممکن است بعد از فوت میت، اموال او از بین برود و نتواند دین خود را از اموال میّت بگیرد. (باقری اصل، احکام اختصاصی فسخ عقود لازم، ص ۳۵۷)

اجماع فقیهان

یکی از منابع استنباط احکام شرعی فرعی اجماع می باشد و اتفاق نظر فقیهان است. عنصر اصلی اجماع وجود اتفاق نظر و عقیده است. بنابراین، این اتفاق در جایی که همه علما اظهار نظر کرده باشند حاصل است. (محمدی، مبانی استنباط حقوق اسلامی، ص ۱۷۷)

یکی دیگر از دلایل ثبوت خیار غریم میت، اجماع فقیهان است. مطابق قول فقیهان منشأ اصلی اثبات این خیار، فوت مدیون است، زیرا طبق ادله موجود هرگاه مدیون قبل از موعد دین بمیرد، دیون مؤجل او، معجل می شود و واجب است که بلافاصله ورثه وی بدهی او را بپردازد، ولی طلب مؤجل میت معجل نمی گردد و ورثه باید تا موعد طلب منتظر بمانند، برای مثال اگر زوجه وقتی را دروصول مهریه خود بر زوج تعیین کرده باشد و زوج قبل از موعد مذکور بمیرد، دین میت بمحض فوت او، حال می شود و ورثه باید مهریه او را بپردازند و اگر فرض شود که تمام و یا بخشی از دین، عین معین چون قطعه زمینی و یا شیء قیمتی دیگر است، زوجه نسبت به سایر طلبکاران حق اولویت و خیار غریم میت دارد و زوجه می تواند عین مال مذکور را از اموال میت بردارد و نیز می تواند در طلب خود با سایر طلبکاران به نسبت طلب خود سهمی شود، ولی اگر زوجه بر زوج مدیون باشد و زوج پیش از موعد دین زوجه بمیرد، ورثه نمی توانند طلب مذکور را معجل از زوجه دریافت کنند، زیرا فوت مدیون، منشأ تعجیل دین است، ولی فوت طلبکار منشأ تعجیل دین نیست. (باقری اصل، احکام اختصاصی فسخ عقود لازم، ص ۳۵۳)

شیخ طوسی در کتاب "الخلافا" مسئله ۲ در این رابطه می نویسد:

« هرگاه مدیون بمیرد هر کدام از بدهکاران آن که عین مالش را در میان دارائی های او بیابد نسبت به دیگران به آن مال استحقاق دارد البته این در صورتی است که غیر از آن عین، دارایی و مال دیگری نداشته باشد». (طوسی، الخلافا، ج ۳، ص ۲۶۳)

شهید ثانی در "شرح لمعه" چنین بیان می دارد: «دیون مدت دار با فوت مدیون، حال می شود». (شهید ثانی، شرح لمعه، ج ۲، ص ۲۱)

شهید اول در "شرح لمعه" چنین آورده است:

« ابن جنید گفته است که عین به صاحبش اختصاص دارد هر چند ترکه کمتر از دین باشد مانند مفلس که میت با وی قیاس می شود و نیز به روایتی استناد کرده است که مطلقاً می گوید، عین به صاحب آن اختصاص دارد اما قیاس باطل است و روایت هم مقید به صورتی می شود که ترکه کمتر از دین نباشد تا جمع میان روایت ها شود». (شهید، اللمعه الدمشقیه، ص ۱۳۵)

ایشان، دیون مفلس را همانند دیون میّت، حالّ اعلام نموده است، ولی این قیاس در فقه امامیه، باطل است، زیرا ادعای مذکور، قیاس منصوص العله نیست، بلکه مستنبط العله است و قیاس مستنبط العله ظنی بوده و باطل است.

بنابراین، دیون مؤجل میّت، مطابق اجماع فقیهان (شهید، اللمعه الدمشقیه، ص ۱۳۵) و همچنین نصوص موجود (حر عاملی، جامع الشتات (ط.ج)، ج ۱۳، ص ۹۷، حدیث ۱-۳) حالّ می شود؛ و هر کدام از این ادله، خیار غریم میّت را اثبات می کنند و حرف و حدیث را در خیار غریم میّت بر طرف می سازند.

در نحوه دلالت باید گفت: با وجود ادله روایت نبوی مشهور و روایات باب اختصاصی، وجود چنین اجماعی تحقق خارجی ندارد و یا اگر کسی چنین اجماعی را هم ادعا کند، از اجماع های معتبری نیست که فقیهان، عمل به آن را لازم بدانند و این اجماعی که هم از ظاهر روایات و هم از اقوال فقیهان و هم از تصریح قول آنها استفاده می شود نمی تواند دلیل باشد چون اجماع شان، اجماع مدرکی است که اتفاق کنندگان به آن به عنوان مدرک نظر خود استناد نموده اند؛ و می دانیم که اجماع مدرکی دلیل مستقلى نیست یعنی مستقلاً دلیل اثبات حکم نمی باشد نه اینکه اجماع نباشد و یا حجت نباشد. (محمدی، مبانی استنباط حقوق اسلامی، ص ۱۸۷)

قلمرو خیار غریم میّت

یکی از مباحث خیار غریم میّت، مسئله قلمرو آن است. طرح و بررسی این مسئله کمک مؤثری برای تبیین بحث می کند. خیار غریم میّت قلمرو متعددی دارد که آنها را مورد بررسی قرار می دهیم.

عدم اختصاص به بیع

در بررسی منابع معتبر فقهی در قلمرو خیار غریم میّت، استدلال می گردد که قلمرو خیار غریم میّت به بیع اختصاص ندارد، بلکه سایر عقود و ایقاعات را شامل می شود. چرا که به کرات مشاهده می گردد که در کلام فقیهان و در ابتدای بحث غریم میّت و خیار او از حکم مال استفاده شده است. (شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۱۳، ص ۵۱۶؛ همان، شرح لمعه، ج ۲، ص ۲۱؛ علامه حلی، قواعد الاحکام فی المعرفه الحلال و الحرام، ج ۳، ص ۴۵۰؛ طباطبائی، ریاض المسائل، ج ۱۵، ص ۱۳۳)

از میرزای قمی سوال شده است: زید فوت شده و چند زوجه دارد که هر یک صدق خود را از ورثه زید می طلبد ورثه زید صغیر می باشند آیا صدق زوجه های زید را از آن چیزی که نفع از برای صغیر ندارند باید داد؟ جوابی که ایشان داده اند، این است: اختیار مال با وراثت است صاحبان صدق حق خود را می طلبند اگر عین در صدق ایشان هست عین را باید به آنها داد، و اگر دین است هر مالی را که وارث خواهد بفروشد و حق

آنها را بدهد. از این مسئله مذکور، استدلال می گردد که، زوجه ها خیار غریم میت را نسبت به عین خواهند داشت، ولی در دین با سایر طلبکاران سهمیم خواهند شد. (میرزای قمی، جامع الشتات، (ط. ج.)، ج ۲، ص ۴۵۵) حر عاملی در " وسائل الشیعه " روایتی را از ابی بصیر از امام صادق، علیه السلام، مطرح نموده، که روایت مذکور قلمرو خیار غریم میت را در، بیع، مضاربه، ودیعه، امانت و همچنین اموال ایتم و سلف را هم شامل می شود. (حر عاملی، وسایل شیعه، ج ۱۳، ص ۱۴۶) باتوجه به عمومیت ماده ۴۵۶ قانون مدنی نیز که تمامی انواع خیار را در جمیع معاملات لازم؛ مگر خیار مجلس، حیوان و تأخیر ثمن، جاری می داند باید گفت: خیار غریم میت از خیارات مشترک است و آن در سایر عقود معوض لازم هم جاری می شود؛ به این ترتیب محدوده خیار غریم میت تنها به بیع اختصاص ندارد بلکه سایر عقود و ایقاعات را شامل می شود.

خارج از مستثنیات دین

دومین عنوان قلمرو خیار غریم میت، آن است که خیار غریم میت خارج از مستثنیات دین است. مشهور فقهای امامیه، منزل مسکونی، مرکب (چهار پا)، البسه مدیون و خانواده او و هزینه زندگی مدیون و خانواده او را در فاصله زمانی توقیف اموال تا پایان روز فروش اموال، جزء مستثنیات دین شمرده اند. (تولیت، عباس، مقاله ضابطه و مفهوم مستثنیات دین، ص ۴۰؛ مجله: دیدگاههای حقوق قضایی، زمستان ۱۳۷۷، ش ۱۲) همچنانکه از مسائل مطرح شده از فقهای معاصر استنباط می گردد، اگر فروشنده مال خود را از اموال میت که جز مستثنیات دین میت است بیابد، فروشنده نمی تواند با اعمال خیار غریم میت اموال خود را اخذ نماید. بنابراین، محدوده وقلمرو خیار غریم میت، مستثنیات دین میت را شامل نمی شود. (همان، ج ۳، ص ۲۹، مسئله ۳۶) مستثنیات دین در ماده ۶۵ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۶۵، و ماده ۶۹ آیین نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم الاجراء مصوب ۱۳۵۵ احصاء شده است. بنابراین ورثه میت باید از عهده دین برآیند و اگر خود ورثه پیشقدم نشوند و در مقام ادای دین فروشنده بر نیایند و کالا را تسلیم نمایند و یا جبران ضرر نگرند، فروشنده می تواند از طریق اجرا و با استفاده از قوای عمومی ورثه را وادار به ادای دین نماید، مقررات اجرای احکام با تفصیل طرق مختلف را پیش بینی کرده تا هر چه سریع تر داین و محکوم له به حقوق خود برسند و از جمله با توقیف و فروش اموال منقول و غیر منقول، ادای دین صورت گرفته و نتیجه مطلوب حاصل گردد.

ثبوت حق فسخ در حقوق اموال

یکی دیگر از قلمرو خیار غریم میت، آن است که خیار غریم میت به عین اموال اختصاص نداشته، بلکه در حقوق اموال هم جاری می شود.

از میرزای قمی در "جامع الشتات" سوالی بدین مضمون مطرح شده است:

« هرگاه قیم شرعی صغار، در صورت عدم صرفه و غبطه، املاک صغار را به کمتر از ثمن المثل بفروشد، چنین می دانسته که ثمن المثل است و فروخته، اما تفحص و تجسس نکرده باشد، بعد از مباحثه معلوم شود و به اثبات شرعی برسد که املاک مزبوره کمتر از ثمن المثل است. چه صورت دارد؟

ایشان در جواب مسئله چنین آورده اند: هرگاه ولی بدون احتیاج صغیر به بیع ملک، آن ملک را فروخته و مصلحت هم در آن بیع نبوده، بیع جایز نیست. و هرگاه با احتیاج صغیر به بیع، ملک را فروخته یا آن که فروختن به جهت ایشان اصلاح بوده از نگاه داشتن، و لیکن مغبون شده باشد در قیمت، و از راه نادانی به قیمت کمتر از ثمن المثل فروخته باشد، بیع صحیح است. و لیکن پای دعوی غبن در میان می آید و به مقتضای آن عمل باید کرد. (میرزای قمی، جامع الشتات، (ط. ج.)، ج ۲، ص ۴۶۱)

در مسئله مذکور، اگر بعد از گذشت مدت ها از معامله، طفل بالغ گردد و مسئله را متوجه گردد، در حالی که مشتری هم فوت شده و اموال فروخته شده در بین ترکه میّت موجود باشد، برای طفل بالغ شده، خیار غبن و بدنبال آن خیار غریم میّت خواهد بود.

و اگر طفل بالغ شده و مال مذکور را در بین اموال میّت بیابد، این خیار غبن به دنبال خود، خیار غریم میّت را برای او زنده خواهد کرد و او خواهد توانست که هم با خیار غبن و هم با خیار غریم میّت، عقد را فسخ کند و عین مال خود را از بین مال میّت بر دارد و یا آن را امضا نماید. (باقری اصل، احکام اختصاصی فسخ عقود لازم، ص ۳۶۰)

آثار خیار غریم میّت

یکی از مسائلی که در این مبحث به آن پرداخته شده است، بیان آثار خیار غریم میّت است. به طور کلی اجرای خیارات دارای آثاری است که این آثار تعیین کننده احکام و وضعیت عقد در بعد و قبل از اعمال خیارات است، از این رو در این قسمت به بیان آثار خیار غریم میّت می پردازیم.

فسخ عقد

وقتی عقدی به طور صحیح منعقد شد دارای آثاری است و متعاملین به کلیه نتایج و آثاری که به موجب قانون یا عرف و عادت حاصل شود ملزم می شوند. همچنانکه ماده ۲۲۰ ق.م.مقرر می دارد: « عقود نه فقط متعاملین را به اجرای چیزی که در آن تصریح شده است ملزم می نماید بلکه متعاملین به کلیه نتایجی هم که به موجب عرف و عادت یا به موجب قانون از عقد حاصل می شود ملزم می باشند».

عقود بسته به نوع خود، دارای آثار متفاوتی هستند ولی وجه مشترک همه آنها این است که الزامات و تعهداتی را برای طرفین یا قائم مقام قانونی آنها بدنبال دارند، این تعهدات ممکن است بلافاصله پس از عقد انجام شود یا با مدتی تأخیر صورت پذیرد وقتی عقدی فسخ شد و از بین رفت، اثر آن نیز باید از بین برود. فسخ عقد گاهی قبل از تمام یا قسمتی از تعهدات ناشی از عقد است و گاهی پس از اتمام آن، در عقد علاوه بر تعهدات اصلی ممکن است تعهدات و الزامات دیگری نیز بصورت شرط صریح یا ضمنی گنجانده شده باشد. همچنین ممکن است پس از عقد و قبل از فسخ آن، تصرفاتی مادی یا حقوقی از سوی یکی از طرفین یا هر دوی آنها یا شخص ثالث انجام گرفته باشد که با فسخ عقد باید تکلیف این گونه تصرفات و انجام تعهدات مشخص و معین گردد.

فسخ عقد، عبارت است از انحلال عقد لازم خیاری با مجوز قانون (شرع) و قرار داد که موارد آن در خیارات قانون مدنی و قراردادی پیش بینی شده است. فسخ عقد یک عمل حقوقی یک طرفه است (ایقاع) بنابراین به تراضی طرفین نیاز ندارد، بلکه با یک طرف قابل اجراست اولین و مهمترین اثر اعمال خیار غریم میت، انحلال قرارداد است. بنابراین هنگامی که فسخ به نحو معتبر و مؤثر واقع شود، به عنوان قاعده هر دو طرف از کلیه وظایف آتی خود بری می شوند.

بررسی آثار حق فسخ در خیار غریم میت از اینجا آغاز می شود که مشتری در قرارداد، ثمن را به بایع تحویل نداده و فوت نماید، زیرا اگر مشتری ثمن کالا را به بایع تحویل دهد، قرارداد لزوم پیدا می کند. بنابراین خیار غریم میت در جایی است که شخص کالایی را به نسیه برای دیگری بفروشد، سپس خریدار فوت نماید و طلبکار کالای فروخته شده اش را در میان اموال میت بیابد، اینجا طلبکار با اعمال خیار فسخ در قرارداد می تواند کالای خودش را از میان اموال میت بردارد و یا کالا در اموال میت باقی بماند و او با دیگر طلبکاران و یا با وراثت در اموال میت به نسبت قیمت کالای مذکور، سهمیم باشد. برای مثال اگر کسی به دیگری یک فرشی را به نسیه بفروشد و مشتری پیش از این که ثمن معین را به فروشنده بپردازد، فوت نماید، در صورتی که عین فرش در اموال مشتری موجود باشد و او آن را به دیگری منتقل ننموده و یا پیش او تلف نگردیده باشد، فروشنده می تواند با اعمال خیار غریم میت و با فسخ قرارداد، فرش را از میان اموال میت بردارد، و یا اگر فرش را به مشتری تحویل نداده باشد به او تحویل ندهد و نیز فروشنده می تواند قرارداد را با صرف نظر کردن از خیار غریم میت، امضاء نماید و با طلبکاران میت به نسبت قیمت فرش مذکور در اموال میت، سهمیم باشد.

اثر اصلی اجرای حق فسخ در غریم میت، انحلال عقد لازم است و آثار انحلال قرارداد با استفاده از فسخ، پیوند حقوقی قرارداد را نسبت به گذشته از بین نمی برد، بنابراین پیش از فسخ قرارداد بیع با استفاده از حق فسخ فوق، اثر قرارداد انعقاد یافته باقی می ماند و در نتیجه شخصی که به موجب عقد بیع، مالک مبیع شده

است، پس از اجرای حق فسخ، مالک مبیع خواهد ماند و فسخ عقد، تصرفات او را باطل نمی کند. (کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادها، ج ۵، ص ۷۹)

دکتر کاتوزیان بیان می دارد: اثر مهم اجرای خیار، انحلال عقد لازم است. ایشان اثر گسیختن پیوند ناشی از قرارداد، را همچون اقاله نسبت به آینده می داند و اعتقاد دارد که اعمال خیار وجود عقد را از آغاز حذف نمی کند، پیش از فسخ، عقد اثر خود را بجا می گذارد و نمی توان وجود آن را انکار کرد. بنابراین اگر طرفی که به موجب عقد مالک شده است تصرفی در ملک کرده باشد، فسخ آن را باطل نمی کند. قانون مدنی دو فرض شایع (مواد ۴۵۴ و ۴۵۵) از این گونه تصرف ها را در احکام خود آورده است. در منظر ایشان حتی، در عقد عهده هم از این قاعده باید پیروی کرد. (همان، ص ۸۰)

اخذ عین مال از اموال فوت شده

دومین اثر فسخ قرارداد، بازگرداندن آثار عقد به حالت اولیه است. فسخ، آثار بجا مانده از عقد را تا جایی که به حقوق دیگران صدمه نزند، باز می گرداند و محدود به انحلال قرارداد نمی شود. هدف از فسخ این است که وضع دو طرف بجای پیشین باز گردد و اگر مبادله ای انجام پذیرفته است بر هم بخورد. (کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادها، ص ۷۷)

بند اول: برداشتن عین مال

اثر انحلال عقد پیوند حقوقی قرارداد را نسبت به آینده از بین می برد و در نتیجه در اثر فسخ، مورد معامله در همان وضعیتی که در موقع فسخ دارد به مالک قبل از عقد رد می شود، یعنی مبیع به فروشنده مسترد می گردد و او مجدداً مالک مالی خواهد بود که بوسیله عقد از دست داده است. بنابراین بعد از اعلام فسخ عقد، هر کدام از طرفین حق دارند که استرداد هر آنچه را که در مقام انجام وظایف و تعهدات قراردادی خود، به طرف دیگر پرداخته یا تحویل داده بخواهند. بعنوان مثال در عقد بیع، بایع مکلف است ثمن دریافتی را به مشتری بدهد و خریدار نیز به نوبه خود مکلف به رد مبیع است. البته هر یک از دو مورد معامله در وضعیتی که زمان فسخ دارند، مالک اولیه رد می گردد. (امامی، حقوق مدنی، صص ۳۲۹ و ۵۴۷)

جعل خیار غریم میت برای کمک به بایع است تا او در طلبکاران میت داخل نشود، بنابراین اگر فروشنده عین مال خودش را در اموال میت بیابد، مشروط بر اینکه به شروط خیار غریم میت عمل کند، می تواند عین کالای خود را از اموال میت دریافت کند و طلبکاران نمی توانند در مبیع او شریک شوند و سهمی را از کالای او ببرند.

شهید اول در « لمعه » چنین بیان می کند:

« اگر طلبکار میت، کالای خودش را در ترکه میت بیابد، اختیار دارد آن را بر دارد و یا آن را واگذارد و با سایر طلبکاران میت به نسبت قیمت کالای خود از اموال باقی مانده شریک گردد». (شهید، اللمعه المشقیه، ص ۱۳۰) بنابراین، مشتری می تواند عین مال خود را در ترکه میت بیابد و به آن رجوع نماید، مشروط بر اینکه سایر ترکه میت وافی به دیون میت نسبت به دیگران باشد و گرنه نمی تواند به عین مال خود رجوع کند، بلکه همانند سایر طلبکاران خواهد بود.

شریک شدن با ورثه

در روایت ابی ولّاد، که از امام صادق، علیه السلام، می گوید: که در مورد مردی سؤال کردم که متاعی را از مرد دیگری می خرد، سپس مشتری قبل از این که زمان پرداخت دین برسد، فوت می کند. امام صادق (ع) فرمودند: اگر بر عهده میت، دین است و او به اندازه دین مذکور، ترکه گذاشته است. اگر حق فروشنده در میان اموال میت مخفی است، او می تواند آن را از اموال میت اخذ نماید و آن دریافت برای فروشنده حلال است، ولی اگر میت به اندازه کافی ترکه برای دین خود بر جا نگذاشته باشد، صاحب متاع نمی تواند عین کالای خود را از اموال میت بردارد، بلکه او مانند یکی از طلبکاران است و به نسبت سهم خود با دیگران شریک خواهد بود. (شهید ثانی، شرح لمعه، ج ۴، ص ۲۴)

مطابق ادله موجود، فروشنده می تواند خیار غریم میت خود را با فوت مشتری اسقاط نماید و یا بر سهم شدن با طلبکاران، رضایت دهد. بنابراین فروشنده می تواند از حق فسخ خود صرف نظر کرده و جزو طلبکاران میت باشد، زیرا غرض خیار غریم میت آن است که فروشنده جزو طلبکاران میت نباشد و همچنانکه شرع هم برابر قاعده لاضرر، ضرر را از فروشنده، مرتفع ساخته است.

بنابراین، در اعمال خیار غریم میت، خیار، در صورتی است که اموال میت برای سایر دیون وی مکفی باشد، در غیر این صورت، فروشنده با سایر طلبکاران و وراث نسبت به عین کالای خود سهم خواهد شد.

تلف عین در دوران حق فسخ

اکثر فقها و حقوق دانان معتقدند که از ماده ۲۸۶ قانون مدنی این چنین برداشت می شود که تلف یکی از دو مورد معامله (به جز در مورد خیار عیب) مانع از فسخ عقد نیست، در این صورت به جای آن چیزی که تلف شده است مثل آن در صورت مثلی، و قیمت آن در صورت قیمی بودن آن داده می شود. در صورتی که مورد معامله ناقص و یا معیوب شده باشد علاوه بر رد آن عوض نقص و عیب که ارزش است داده خواهد شد،

زیرا عیب مانند نقص، تلف بعض است. تلف بعض مانند تلف کل، موجب پرداخت عوض خواهد بود. (امامی، حقوق مدنی، ص ۵۴۷؛ کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادها، ص ۷۸؛ شیخ انصاری مکاسب، ص ۲۰۰)

اگر پس از فسخ عقد، آشکار شود که مورد معامله در زمان وجود حق فسخ تلف شده چه باید کرد؟
قاعده ای در فقه بیان شده که می گوید: تلف شدن مال در زمان خیار، از کیسه آن که حق خیار ندارد محسوب می شود. (بجنوردی، القواعد الفقهیه، ج ۲، صص ۶۲ تا ۸۴. «التلف فی زمن الخیار من مال من لاخیار له») این قاعده برگرفته از روایاتی است که عمده آن صحیحہ عبدالله ابن سنان از امام صادق، علیه السلام، است. (خمینی (امام)، البیع، ج ۵، ص ۳۲۹)

بعضی از فقها در وجود قاعده در این مورد تردید کرده و روایت آن را به خیار حیوان دانسته اند و آن را خلاف قاعده می دانند و به همین جهت معتقدند نباید آن را به خیارات دیگر سرایت داد زیرا در روایت دلالت لفظی بر مثبت یا مناط حکم دیده نمی شود تا بتوان حکم کلی از آن استخراج کرد. (همان)

در مقابل فقهایی هستند که این قاعده را در مورد همه خیارات بجز خیار عیب جاری می دانند. (طباطبایی یزدی، حاشیه بر مکاسب، ص ۱۶۸) و عده ای دیگر با استفاده از ذیل روایت ابن سنان، آن را به خیار حیوان، شرط و خیار مجلس اختصاص داده اند (با استفاده از عبارت «حتی ینقض الشرط» گفته اند مربوط به این سه نوع خیار است که زمان محدود دارد ولی در دیگر خیارات نامحدود است)

شیخ انصاری با استفاده از مناط حکم در روایت، شمول قاعده نسبت به ثمن را نیز بعید نمی داند یعنی تلف ثمن در مدت خیار بایع از مال مشتری است. (انصاری، مکاسب، ص ۱۸۱) ایشان معتقد است که منظور از خیار در این قاعده، خیار زمانی و مدت دار است بنابراین خیار غبن و رویت و عیب را شامل نمی شود و خیار تأخیر ثمن نیز از قاعده خارج است زیرا بحث در مورد بعد از قبض است. مناط قاعده هم این است که خروج مبیع از ضمان بایع بستگی به انقضای خیار مشتری و مختص شدن مبیع به او دارد و پس از اینکه کاملاً مشخص شد که مبیع اختصاص به مشتری یافته و هیچ تردید و تزلزلی در عقد نبود، آنگاه ضمان بایع هم تمام شده است و این معنی اختصاص به خیار مجلس و حیوان و شرط دارد.

علامه حلی این مسئله امکان و عدم امکان فسخ عقد با تلف عین در عقود لازم را در غالب یک مسئله فقهی طرح کرده و در «قواعد» نوشته است:

«لایسقط (لایبطل) الخیار تلف العین» (علامه حلی، قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۷۰) یعنی خیار با تلف عین، ساقط و باطل نمی شود.

شیخ انصاری می نویسد: «مراد از تلف، از بین رفتن عین مورد معامله با بقای عقد بر همان حال خود است. این نوع تلف که عقد هنوز در حال خود باقی است، موجب سقوط خیار نمی شود و به عبارت دیگر،

تلف عین در ملک کسی که مال در دست اوست، موجب سقوط خیار او و یا طرف مقابلش نیست». (انصاری، مکاسب (ط.ج)، ج ۶، ص ۱۹) به نظر می رسد مراد از خیار در قاعده: «عدم سقوط خیار با تلف عین» اولاً، خیاری است که در زمان تلف، تحقق دارد و خیار مذکور در قاعده، خیار تأخیر ثمن را در بر نمی گیرد. (باقری اصل، احکام عمومی فسخ عقود لازم، ص ۲۸۲)

شهادت اول نیز این مفاد خیار را در قاعده فوق تأیید کرده و منظور علامه حلی را از خیار بر وجود خیار زمان تلف، معنی نموده است. (شهادت، القوائد و الفوائد، ج ۲، ص ۷۰) ثانیاً، مراد از خیار مذکور در قاعده، خیار شرعی است و شامل خیار جعلی نمی شود زیرا خیار جعلی تابع جعل طرفین عقد است. ثالثاً، این قاعده در خیار جاری می شود که به عقد و یا مالیت مورد عقد، تعلق گرفته باشد. (نائینی، منیه الطالب، ج ۳ صص ۳۵۰-۳۵۱) زیرا اگر به خود عین با ویژگی های خاص، تعلق بگیرد، با تلف، خیار آن نیز از بین می رود. شیخ انصاری می نویسد: «اقوا بقای خیار [با تلف عین] است، ریرا عمده ادله در خیار، نفی ضرر است و نفی ضرر بین بقای عین و تلف آن فرقی نمی کند. علاوه بر این، اطلاق قول معصوم هم این مطلب را اثبات می کند:

" و هم بالخیار إذ ادخلوا السوق" (نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۸) به اضافه این که اگر استناد اجماع باشد، می توان به استصحاب نیز تمسک نمود؛ مگر این که کسی ادعا نماید که عقد بر تسلط بر رد، انعقاد یافته است که در صورت اثبات آن، [خیار] به حالت بقای عین، اختصاص، خواهد یافت [و اگر عین تلف گردد، خیار نیز منتفی خواهد شد]». (انصاری، مکاسب (ط.ج)، ج ۶، ص ۱۹۱)

اگر اتلاف به وسیله طرف مقابل دارنده حق فسخ (غیر ذی الخیار) واقع شود، موجب سقوط حق فسخ نیست و طبق قاعده باید از عهده مثل یا قیمت برآید. (اصفهانی، حاشیه کتاب مکاسب، ج ۵، ص ۳۲۶؛ نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرایع السلام، ج ۳۲، ص ۸۹) نظر مشهور بین برجسته گان حقوق آن است که اصولاً تلف یا به طور کلی عدم امکان رد موضوع عقد مانع از اعمال حق فسخ نیست. برای اثبات صحت این ادعا نیز معمولاً به ماده ۲۸۶ ق.م در مبحث اقاله استناد می شود. (امامی، حقوق مدنی؛ کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادهای؛ شهیدی، سقوط تعهدات؛ صفایی، قواعد عمومی قراردادهای)

با توجه به مباحث مطرح شده، در عقدی که خیار شرط وجود دارد خریدار نباید مبیع را از بین ببرد یا موجب از بین رفتن آن بشود مثلاً در صورتی که مورد معامله یک گاو باشد، خریدار نباید آن را بکشد، زیرا با از بین رفتن آن فروشنده نمی تواند پس از فسخ قرارداد به مبیع دست پیدا کند، همچنین تخریب و معیوب نمودن موضوع قرارداد نیز در صورتی که موجب از بین رفتن ارزش مبیع شود، مانند اتلاف است و با حق خیار بایع منافات دارد ولی در سایر خیارات مطابق قواعدی است که ذکر شد.

در خیار غریم میت، این خیار در قسمتی از مبیع هم مانند اصل خود مبیع، جاری می شود. بنابراین، اگر قسمتی از مبیع در دست مشتری تلف گردد و یا مشتری بخشی از کالا را به دیگری انتقال دهد و یا واگذارد و فوت نماید، فروشنده می تواند قرار داد را نسبت به آن بخش باقی مانده کالا، فسخ کند و آن بخش کالا را دریافت نماید و نسبت به قسمت تلف و یا در اموال میت، به نسبت منتقل شده با دیگر طلبکاران، شریک باشد، هر چند این نوع اعمال خیار موجب تبعض خیار غریم میت و نیز تحلیل عقد واحد به عقود متعدد می شود، ولی چنین تحلیل عقد واحد به عقود متعدد و تبعض به علت اضرار به کسی درست و صحیح است؛ و از این رو، برخی از فقیهان آورده اند:

« اگر بعضی قرض شده، موجود باشد، قرض دهنده حق رجوع به بعضی موجود مقابل حصه ای از دین را دارد و در حصه دین باقی مانده با سایر غرما، سهم است.» (گلپایگانی، مجمع المسائل، ص ۲۹، مسئله ۳۷) از مطالب فوق چنین برداشت می گردد، ضمان بایع ناشی از تلف مبیع نسبت به گذشته و قبل از اعمال خیار است و لذا بعد از انحلال عقد و اعمال خیار، مبیع به ملکیت بایع بازگشته و ضمانی نخواهد داشت.

مبحث هفتم: مسقطات خیار غریم میت

یکی از مسائل مهمی که در مورد خیار غریم میت مطرح است، مسقطات آن است. از آنجایی که نمی توان تصور کرد که حق فسخ برای همیشه وجود داشته باشد، زیرا این حق با اصاله اللزوم که عقد را غیر قابل فسخ می داند، سازگاری ندارد.

نکته دقیقی که در مورد قاعده لزوم در معاملات وجود دارد این است که: این قاعده یک حکم تأسیسی شرعی نیست بلکه شرع قصد باطنی طرفین معامله را تأیید و امضاء کرده است. با این توضیح که دو طرف که معامله ای را انشاء می کنند و خیار فسخ قرار نمی دهند قصد باطنی آنها استمرار تأثیر انشاء بوده حتی نسبت به زمانی که یکی از آنها بدون حق فسخ اعلام حق فسخ نماید. (محمدی، قواعد فقه، ص ۲۴۴)

بنابراین در مواردی که با دلیل و مجوز قانونگذار، قرارداد در معرض فسخ قرار می گیرد و این تزلزل باید زمانی به پایان برسد که ممکن است ناشی از خواست و اراده صاحب آن باشد یا به حکم قانون. از این رو خیار غریم میت هم، زمانی باید به پایان برسد تا طرفین قرارداد نسبت به استقرار آن اطمینان یابند، لذا در این قسمت به بیان مسقطات این خیار می پردازیم. که این مسقطات عبارت اند از:

- ۱- اسقاط خیار غریم میت در ضمن عقد؛ ۲- تلف مبیع در دست مشتری؛ ۳- انتقال مبیع از مشتری به شخص دیگر؛ ۴- اسقاط خیار بعد از فوت و رضایت فروشنده بر سهم شدن با سایر طلبکاران
- گفتار اول: اسقاط خیار در ضمن عقد

یکی از مسقطات سقوط خیار غریم میت در ضمن عقدی است که خیار غریم میت ممکن است در آن پیدا شود. خیار به اعتبار متعلق خود می تواند جزو حقوق مالی باشد و حقوق مالی علی القاعده قابل اسقاط می باشند، خیار هم از این اصل کلی مستثنی نیست. فقها و حقوقدانان نیز به اتفاق بر این ویژگی خیار صحه گذارده اند.

در تعریف اسقاط باید گفت: « اسقاط به معنی صرفنظر کردن و چشم پوشیدن از حق توسط صاحب حق است و بیشتر در مقابل انتقال حق بکار می رود ». (محقق داماد، قواعد فقه (بخش مدنی)، ج ۲، ص ۲۵۴) مشهور فقها، درباره اسقاط حق اعتقاد دارند که از جمله ایقاعات است. (شهید اول و ثانی، بی تا، ص ۱۹۳) بنابراین اسقاط انشای یک طرفه است که تحقق آن نیاز به قبول طرف دیگر ندارد.

مرحوم دکتر امامی می گوید: « اسقاط خیار مانند ابراء و اعراض از ایقاعات است و به قصد انشاء از کسی که حق خیار دارد حاصل می شود... » (امامی، حقوق مدنی، ج ۱، ص ۵۱۸) همان طور که می دانیم، ایقاع هم به معنی عمل حقوقی ای است که با اراده یک طرف ایجاد می شود؛ به عبارت دیگر، ایقاع در نقطه مقابل عقد قرارداد می باشد.

در اصطلاح حقوقی، از اعتبار انداختن حقی اعم از مالی و غیر مالی را اسقاط می گویند. (انصاری، طاهری، دانشنامه حقوق خصوصی، ج ۱، ص ۲۷۲) قابل ذکر است که در ادبیات حقوقی این بحث با عنوان زوال حق مطرح گردیده و بر دو قسم است:

الف) زوال ارادی ب) زوال قهری این بدین معناست که همچنان که اعمال حقوقی می تواند حق را از بین ببرد وقایع حقوقی نیز آن را زایل می کند. اما اسقاط حق در واقع همان زوال ارادی حق است که قلمرو ایقاع به عنوان یکی از اعمال حقوقی قرار می گیرد و به صاحب حق اجازه می دهد از حق خود صرف نظر کند. و از مصادیق این صرف نظر کردن ابراء و اعراض است که اولی در حقوق دینی است و از موارد سقوط تعهدات است و دومی برای صرف نظر کردن از مالکیت در حقوق عینی است. (کاتوزیان، مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران، ص ۳۰۷) قابل ذکر است که در باره ماهیت ابراء هم دو نظر است:

۱- مشهور فقها ابراء را اسقاط حق می دانند که در این صورت ایقاع است و نیاز به قبول مدیون ندارد. ۲- برخی ابراء را تملیک دین به مدیون می دانند که در این صورت عقد بوده و نیازمند قبول است. بنابراین نتیجه گرفته می شود کسانی که آن را اسقاط دین می دانند در ایقاع بودن آن تردیدی ندارند. (محقق داماد، قواعد فقه بخش مدنی ۲، ج ۲، ص ۲۵۲-۵۲۳) درباره ویژگی های اسقاط حق به مواردی زیر اشاره شده است:

الف) عمل ارادی است و در قلمرو اعمال حقوقی قرارداد این ویژگی اسقاط حق خیار را از موارد زوال قهری که اراده صاحب حق در از بین رفتن آن دخالتی ندارد، جدا می کند. ب) از بین رفتن حق اثر مستقیم

انشای اسقاط کننده است. این ویژگی اسقاط حق را از انتقال حق جدا می کند. توضیح آن که در انتقال حق نیز مالک حقی را که پیش از انتقال بر مبیع داشته به مشتری منتقل می کند و بالعکس از طرف مشتری. اما تفاوت این دو این است که اولاً در اسقاط از بین رفتن حق اثر مستقیم انشاء است به خلاف انتقال که اولاً اولاً در اسقاط از بین رفتن حق اثر مستقیم انشاء است به خلاف انتقال که اولاً بالذات انتقال مدنظر است و ثانیاً بالعرض حق منتقل می شود. دوم آن که در اسقاط حق از بین می رود، اما در انتقال، حق از بین نمی رود و باقی است و فقط دارنده آن عوض می شود. ج) اسقاط حق صرفاً به اراده دارنده آن یا نماینده قانونی وی است. (مولودی قلاچی، اسقاط مالیم یجب در فقه اسلامی، ص ۱-۲)

محقق اصفهانی در توضیح عبارت، «هر آن چه برای بنده اسقاط آن جایز است پس آن حق بنده است و آن چه این گونه نیست مانند تحریم، ربا و بیع غرر حق نمی باشد» می گوید: که استاد وی آخوند خراسانی، از این عبارت استظهار نموده که حق الناس قابل اسقاط است. لذا، هر چه قابل اسقاط است از حقوق بندگان است و آن چه قابل اسقاط نیست از دسته حقوق الهی است که همان حکم است، هم چنان که در عبارت برای آن به مانند تحریم، ربا و بیع غرر مثال زده شده است. همچنین از عبارت فوق فهمیده می شود که تقسیم حق بر دو قسم قابل اسقاط و غیر قابل اسقاط صحیح نیست و شهید اول نیز موافق این تقسیم نیست. (اصفهانی، القواعد والفوائد، ص ۵۱) شیخ انصاری نیز در کتاب مکاسب در بحث مسقطات خیار مجلس می فرماید: «قاعده مسلم آن است که برای هر صاحب حقی اسقاط حقیش می باشد». (انصاری، مکاسب، ص ۲۸۸) مؤلف نهج الفقاهه نیز با اشاره به عبارت شیخ انصاری برای هر صاحب حقی اسقاط حقیش می باشد (لکل ذی حق اسقاط حقه) آن را یک قاعده عقلی دانسته است. (الحکیم (طباطبایی)، نهج الفقاهه، ص ۸) مؤلفان قواعد فقه نیز در بحث اسقاط خیار، از آن بعنوان قاعده فقهی اسقاط حق یاد کرده اند. بدین معنا که هر صاحب حقی می تواند حق خود را اسقاط کند و یا امضاء نماید. (مصطفوی، القواعد، ص ۳۷؛ محقق داماد، قواعد فقه بخش مدنی، ۲، ص ۲۸۴؛ انصاری، مکاسب، ص ۲۲۸؛ «لکل ذی حق اسقاط حقه» خوانساری، منیه الطالب فی شرح الکاسب، ص ۱۰۸؛ «کل ما کان حقاً فهو قابل الاسقاط») ملا عبدالله مامقانی تنها شارح مکاسب در شرح خود بنام "نهایه المقال" در توضیح عبارت شیخ انصاری که به مناسبت تعریف حق خیار (ملک فسخ العقد) گفته: «شاید تعبیر به ملک برای آگاهی به این است که خیار از جمله حقوق است و نه احکام» (انصاری، مکاسب، ص ۲۰۹)

اگر بخواهیم نتیجه گیری داشته باشیم، می توانیم بگوییم که با توجه به سکوت قانون در زمینه ای موارد مستثنی از شرط سقوط خیار در ضمن عقد از یک طرف و عدم وجود دلیل متقن و مورد قبول از سوی دیگر، و همچنین با توجه به اسقاط پذیری حق در نظر فقهای متقدم و متأخر که آن را از مسلمات فقهی دانسته اند، باید

قائل به امکان سقوط تمام انواع خیار [همچنین خیار غریم میت] در ضمن عقد باشیم؛ جز خیار تخلف از وصف که همه فقها مستثنی بودن آن را پذیرفته و بر عدم امکان سقوط آن در ضمن عقد صحه گذارده اند؛ و به این ترتیب اگر در قراردادی، سقوط خیار غریم میت را در ضمن عقد، شرط کنند و آن ظاهر گردد، خیار غریم میت سقوط می کند.

تلف مبیع در دست مشتری

تلف مبیع و یا اتلاف مبیع در دست مشتری از جمله موارد اسقاط خیار غریم میت می باشد. بیشتر فقهای متقدم بر آنند که تصرفات ناقله و هر گونه تصرف یا تلف کالا که رد آن را غیر ممکن گرداند، مانع از اعمال خیار است. برای مثال، محقق حلی در شرایع تصریح می کند که خیار غبن با تصرف ساقط نمی شود مگر اینکه مال از مالکیت مشتری خارج شده یا به دلایل دیگر رد آن ممکن نباشد. (محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۷۷)

برخی از فقها بیان می دارند که نص و اجماع و فتوی در خصوص مبیع است و ظاهر خبر معاویه بن میسره که خیار شرط را منوط به رد ثمن دانسته این است که تلف ثمن حتی اگر صاحب خیار باشد از آن بایع است و همچنین خبر موثقه اسحاق بن عمار که در آن اطلاق خیار شرط و باقی ماندن آن شامل تلف ثمن هم می شود، چرا که اگر تلف را از آن مشتری بدانیم با تلف عقد منفسخ می شود و دیگر عقد بیعی وجود ندارد که بتوان آن را فسخ کرد و باقی ماندن خیار کاشف از بقاء عقد و عدم انفساخ بیع است. بنابراین با توجه به روایات و این که قاعده مخالف مقتضیات قاعده مالکیت است و اثبات حکم در غیر مورد نص نیاز به قرینه قطعی دارد و دلیل و اجماعی هم وجود ندارد. (خویی، مصباح الفقاهه، ص ۲۵۳)

علامه در " تذکره " چنین بیان داشته اند که اگر مبیع در زمان خیار تلف شود، اگر قبل از قبض باشد بیع منفسخ می شود و اگر بعد از آن باشد بیع منفسخ نمی شود بنابراین خیار هم باطل نمی شود و مشتری می تواند برای مثل یا قیمت مبیع به بایع رجوع کند و معنی ضمان در قاعده همین است. (علامه، تذکره، ج ۱، ص ۵۳۵)

محقق حلی در " شرایع " چنین تصریح کرده است: « اگر مبیع بدون افراط و تفریط در زمان خیار، تلف شود و خیار برای بایع باشد، تلف از مال مشتری خواهد بود و اگر خیار برای مشتری باشد، تلف از مال بایع خواهد بود. » (محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۷۸) بنابراین، اگر متاع را به مانند عقد بیع، هبه و وقف منتقل کرده باشد و یا آن را تلف نموده باشد، خیار غریم میت اعمال نخواهد شد، زیرا در این صورت خیار مذکور ساقط شده است.

انتقال مبیع از مشتری به شخص دیگر

از جمله موارد اسقاط خیار غریم میّت، انتقال مبیع از مشتری به شخص دیگر است. همچنانکه روایت جمیل بن دراج آن را اثبات می کند، زیرا در این روایت از امام صادق، علیه السلام، نقل شده است:

اگر مشتری متاع را به مانند عقد بیع، هبه و وقف منتقل کرده باشد و یا آن را تلف نموده باشد، خیار اعمال نخواهد شد، زیرا در این صورت خیار مذکور ساقط شده است. (حر عاملی، وسایل الشیعه، ج ۱۳، ص ۹۷، حدیث ۱)

سوالی که در اینجا مطرح شده، این است: آیا وجود خیار و حق فسخ در معامله مانع انتقال ملکیت است یا نه؟ یا اگر طرفین در عقد حق فسخی قرار داده باشند یا یکی از خیارات وجود داشته باشد مانند خیار مجلس، آیا تا زمان انقضای خیار مالکیت منتقل نمی شود؟

انصاری در مکاسب چنین بیان می دارد که مبیع به محض عقد به ملکیت مشتری در می آید و اثر خیار فقط تزلزل ملکیت به سبب قدرتی که بر رفع این سبب وجود دارد، می باشد. اما نظر دیگری هم در فقه وجود دارد که ملکیت پس از انقضای خیار حاصل می شود و تا قبل از انقضای خیار ملکیت حاصل نشده و بلکه فقط سبب مالکیت (عقد) حاصل است. این نظر منسوب به شیخ طوسی است. (انصاری، مکاسب، صص ۱۶۰ و ۱۶۱)

ابن ادریس، در "سرائر" آورده است: «اگر در آن [مبیع] به نوعی تصرف کند که طبق عادت عقلا [و عرف مردم] طرف مقابل به این گونه تصرف اذن به رضا می دهد [خیار او ساقط می گردد]». (ابن ادریس، سرائر، ج ۲، ص ۲۸۰)

ابن زهره یکی دیگر از فقها، در کتاب "غنیه" نوشته است:

«اگر مبیع در مدت خیار، تلف شود، آن از مال بایع است؛ مگر اینکه خریدار در آن [تصرف و] حدی را ایجاد نماید که بر رضای [تنفیذ عقد و اسقاط خیار او]، دلالت نماید». (ابن زهره، غنیه النزوع، ص ۲۲۱)

قول گروهی از فقیهان، این است که: مطلق تصرف بر تنفیذ عقد و اسقاط خیار طرف، دلالت می کند. این دیدگاه در حقیقت، تصرف را یک کاشف تبعیدی محض می داند، اعم از اینکه قصد تنفیذ عقد و اسقاط خیار از آن تصرف کشف گردد و یا خیر؛ و باز اعم از این که تصرف مالکانه باشد یا خیر. صاحب "ریاض المسائل" و "مفتاح الکرامه" وقوع غالب تصرفات بدون رضایت را موجب تنفیذ عقد و اسقاط خیار دانسته اند (طباطبایی، ریاض المسائل، ج ۸، ص ۲۰۲؛ حسینی عاملی، مفتاح الکرامه، ج ۴، ص ۵۶۰)، چنانکه شیخ انصاری نیز غالب و بسیاری از مصداق های تصرف را مطابق این قول اعلام نموده است. (انصاری، مکاسب (ط.ج)، ج ۵، صص ۱۰۷-۱۰۸) مرحوم دکتر امامی در پاسخ به کسانی که به ایشان ایراد می کنند که در اثر فسخ معامله،

مشتري بايد مبيع را به بايع رد نمايد و با عدم قدرت بر آن در صورت انتقال يا تلف، فسخ عملي نخواهد شد و همچنين: عدم قدرت بر اعاده وضعيت به حالت سابق که قبل از عقد بايع داشته موجب ضرر بايع است و با تعارض دو ضرر (ضرر مشتري در صورت عدم فسخ و ضرر بايع در صورت فسخ) و سقوط آندو، حق فسخ ساقط ميگردد، ميگويد: «اولاً لزوم رد عين مبيع در اثر فسخ، در صورتی است که عين مبيع نزد مشتري موجود باشد نه در تمامی موارد و ثانياً با دادن بدل از مثل يا قيمت وضعيت اقتصادي بايع تا آنجا که ممکن است مانند قبل از عقد خواهد گرديد و ضرري متوجه او نمي شود. بنابراین توهّم لزوم رد عين مبيع و يا توهّم آنکه صورتاً وضعيت قبل از عقد را براي بايع نمیتوان اعاده نمود، موجب عدم جواز فسخ در مورد تلف و انتقال نميشود، علاوه بر اين که خيار عبارت از ملکيت حق فسخ است، و با تلف و انتقال مورد معامله، حق مزبور ساقط نميگردد و از مسقطات حق فسخ نیز بشمار نيامده است. بنظر مي رسد که جواز فسخ پس از اتلاف و انتقال مبيع، فرقی ننمايد که فسخ از طرف بايع باشد يا مشتري، اگر چه در مورد اخير که مشتري خود اقدام بانتقال و تلف مبيع نموده است فقهای اماميه تصريح به جواز فسخ ننموده اند، زيرا آنچه موجب جواز فسخ در صورت اول است در صورت دوم نیز موجود ميباشد. (امامی، حقوق مدنی، ج ۱، ص ۵۴۸) در هر صورت چنين می توان استدلال فقهی و حقوقی کرد که: تنفيذ عقد و اسقاط خيار مانند فسخ عقد، یک عمل ایقاعی و ایجادي است و سبب سقوط خيار از زمان وقوع ایقاع است. این به آن معنی است که ولو تصرف دال بر رضای تنفيذ عقد و يا فسخ آن، سبب سقوط خيار است. بنابراین، انتقال مبيع از مشتري به شخص ديگر، تصرف اعتباری و غير فیزیکی است که از روی اراده و در قالب: معامله، عقد، ایقاع و قرارداد، تحقق می یابد و سبب سقوط خيار غريم ميت برای بايع می گردد.

اسقاط خيار بعد از فوت و رضایت فروشنده بر سهيم شدن با ساير طلبکاران

اسقاط حق خيار یک عمل حقوقی است و اراده بر آن حکومت دارد و ممکن است صريح و يا ضمنی باشد. اسقاط صريح، حق آشکار است، اما در اسقاط ضمنی در خصوص دلالت اعمالی که به منظور ديگری انجام می شود و در ضمن نشانه ای رضای او به معامله و اسقاط خيار است، بايد دانست از آنجا که اسقاط خيار یک عمل حقوقی و تابع اراده ی صاحب خيار می باشد، در صورتی، اعمال او دلالت بر اسقاط ضمنی خيار می کند که با آگاهی و از روی اراده صورت پذيرد. (انصاری، طاهری، دانشنامه حقوق خصوصی، ص ۹۳۲)

ماده ۴۵۰ ق.م مقرر می دارد:

« تصرفاتی که نوعاً کاشف از رضای به معامله باشد در معنای فعلی است، مثل آن که مشتري که خيار دارد با علم به خيار، مبيع را بفروشد يا رهن بگذارد.» (قانون مدنی، ماده ۴۵۰)

در مورد مسقط چهارم باید گفت: مطابق ادله موجود فروشنده می تواند خیار غریم میّت خود را بعد از معلوم شدن حال مشتری [فوت مشتری]، اسقاط نماید و یا بر سهم شدن با طلبکاران، رضایت دهد. همچنانکه از روایات بر می آید، اگر طلبکار عین مال خودش را در اموال میّت بیابد، می تواند آن را از اموال میت بردارد و طلبکاران نمی توانند در مبیع او شریک شوند و سهمی را از کالای او ببرند، و در صورت رضایت فروشنده، فروشنده می تواند نسبت به سهم خود با دیگر طلبکاران در اموال میت شریک گردد. روایت ابی ولاد از امام صادق، علیه السلام، آن را اثبات می کند. (حر عاملی، وسایل الشیعه، ج ۱۳، ص ۱۴۶، حدیث ۳)

بنابراین، فروشنده می تواند از حق فسخ خود صرف نظر نماید و جزو طلبکاران میّت باشد، زیرا غرض خیار غریم میّت آن است که فروشنده جزو طلبکاران میّت نباشد و شرع طبق قاعده و یا خبر ضرر، ضرر را از فروشنده، مرتفع ساخته است، ولی اگر خود فروشنده به این ضرر تن بدهد، آن ضرر خود ساخته فروشنده است و از سوی احکام شرع پدید نیامده است، لذا خبر و قاعده نفی ضرر چنین ضرر خود ساخته را نفی نمی کند، بلکه آن ضرری را نفی می کند که از احکام شرع، پدید آمده باشد. (باقری اصل، احکام اختصاصی فسخ قانونی عقود لازم، ص ۳۴۵)

نتیجه‌گیری

غریم جمع غرما و غرم بوده، و به معنای مدیون، دائن، طلبکار و بدهکار است. خیار غریم میت یعنی حق برداشت بدهی از ترکه میت است؛ و در اصطلاح، خیار یاد شده عبارتست از: تسلط طلبکار بر فسخ قرارداد به سبب یافتن عین مال خود در ترکه میت می باشد و به عبارتی: اگر طلبکار میت، کالای خودش را در ترکه میت بیابد، اختیار دارد که آن را بردارد و یا آن را واگذارد و با سایر طلبکاران میت به نسبت قیمت کالای خود از اموال باقی مانده شریک گردد. این نوع عمل را خیار غریم میت می نامند.

علت نامیده شدن این عامل فسخ در عقود لازم به خیار غریم این است که این عامل فسخ قرارداد در اموال میت پدید می آید. و این نهاد حقوق اسلامی احکام شبیه به خیار تفلیس دارد، به طوری که فقیهان آن را به خیار تفلیس ملحق کرده اند

ادله اثبات خیار غریم میت عبارتند از: روایات؛ که شامل روایت نبوی مشهور: « مَنْ وَجَدَ عَيْنَ مَالِهِ فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا »، خبر نفی ضرر، روایت باب ابی ولاد، روایت ابی بصیر از امام صادق، علیه السلام، و روایت جمیل ابن دراج از جماعتی از اصحاب امامیه از امام صادق، علیه السلام و اجماع فقیهان خیار غریم میت با دو شرط اثبات می گردد:

شرط اول، اثبات اختصاص عین مال به فروشنده و مانند آن است و شرط دوم آن است که سایر ترکه میت دیون طلبکاران را کفایت کند.

راه های اثبات خیار غریم میت عبارت اند از:

۱. شهادت شهود؛ ۲. سند رسمی گویای قرارداد میان شخص مذکور و میت؛ ۳. اقرار ورثه بر مالکیت و حق شخص مذکور نسبت به عین مال ادعایی.

قلمرو خیار غریم میت عبارت اند از:

الف) به بیع اختصاص ندارد، بلکه سایر عقود و ایقاعات را نیز شامل می شود؛ ب) خیار غریم میت خارج از مستثنیات دین است؛ ج) خیار غریم میت به عین اموال اختصاص ندارد، بلکه در حقوق اموال هم جاری است.

آثار خیار غریم میت عبارت عبارت اند از:

الف) فسخ عقد؛ ب) اخذ عین مال از اموال فوت شده؛ ج) تلف عین در دوران حق فسخ.

مسقطات خیار غریم میت، چهار امر هستند که عبارت اند از:

۱- اسقاط خیار غریم میت در ضمن عقد؛ ۲ - تلف مبیع در دست مشتری؛ ۳- انتقال مبیع از مشتری به شخص دیگر؛ ۴ - اسقاط خیار بعد از فوت و رضایت فروشنده بر سهم شدن با سایر طلبکاران.

در اینکه خیار غریم میّت فوری است یا با تراخی نیز ثابت می باشد، اختلاف نظر وجود دارد. خیار غریم میّت فوری نیست، زیرا از تراخی آن به کسی ضرر وارد نمی شود؛ بلی فروشنده نمی تواند در تأخیر اعمال خیار و یا اعلام صرف نظر کردن از آن، افراط کند، به طوری که موجب معطل شدن تقسیم اموال بر طلبکاران دیگر شود و اگر دست به این کار بزند، طلبکاران می توانند به حاکم شرع مراجعه کنند.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- قرآن کریم
- ۱. امامی، سید حسن، ۱۳۷۴ش، حقوق مدنی، جلد دوم، انتشارات کتابفروشی اسلامی، تهران، چاپ یازدهم.
- ۲. انصاری، مسعود، طاهری، محمدعلی، دانشنامه حقوق خصوصی، جلد یک، انتشارات محراب فکر، تهران، چاپ اول.
- ۳. باقری اصل، حیدر، ۱۳۹۰ش، احکام عمومی فسخ عقود لازم، انتشارات دانشگاه تبریز، تبریز، چاپ اول.
- ۴. -----، ۱۳۹۱ش، احکام اختصاصی فسخ عقود لازم، انتشارات دانشگاه تبریز، تبریز، چاپ اول.
- ۵. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ۱۳۷۲ش، ترمینولوژی حقوق، گنج دانش، تهران، چاپ ششم.
- ۶. جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، ۱۴۲۶ه ق، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت(ع)، موسسه دائره المعارف فقه اسلامی، قم.
- ۷. شهیدی، مهدی، ۱۳۴۲ش، سقوط تعهدات، میزان، تهران، بیجا.
- ۸. صفایی، سید حسین، ۱۳۸۴ش، قواعد عمومی قراردادها، جلد دوم، نشر میزان، تهران، چاپ سوم.
- ۹. قمی، ابوالقاسم [میرزای قمی]، ۱۴۱۰ ق، جامع الشتات فی أجوبه السؤالات، کیهان، تهران، چاپ دوم.
- ۱۰. کاتوزیان، ناصر، ۱۳۹۰ش، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، نشر میزان، تهران، چاپ سوم.
- ۱۱. -----، ۱۳۷۸ش، حقوق مدنی: دوره مقدماتی: شفعه، وصیت و ارث، میزان، تهران، چاپ اول.
- ۱۲. -----، ۱۳۹۰ش، قواعد عمومی قراردادها، جلد ۵، انتشارات شرکت انتشار، تهران، چاپ ششم.
- ۱۳. کریمی، عباس، ادله اثبات دعوا، انتشارات دانشگاه پیام نور تهران، تهران، بی تا.
- ۱۴. گلپایگانی، محمدرضا، ۱۴۰۹ ق، مجمع المسائل، دارالقرآن، قم، چاپ اول.
- ۱۵. محقق داماد، سید مصطفی، ۱۳۷۴ش، قواعد فقه (بخش مدنی)، ج ۲، نشر سمت، تهران، چاپ اول.
- ۱۶. محمدی، ابوالحسن، ۱۳۹۳ش، قواعد فقه، انتشارات بنیاد حقوق میزان، چاپ سیزدهم.
- ۱۷. -----، ۱۳۵۸ش، مبانی استنباط در حقوق اسلامی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، چاپ سوم.
- ب) منابع عربی
- ۱۸. ابن ادریس، محمد بن منصور بن احمد [ابن ادریس]، ۱۴۱۰ق، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی [سرائر]، النشر الاسلامی الطابعه لجامعه المدرسین، قم، الطبعة الثانية.
- ۱۹. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۰۵ ق، لسان العرب، نشر ادب الحوزه، قم، بیجا.
- ۲۰. ابن زهره، حمزه بن علی الحلبي الحسين، ۱۴۱۷ ق، غنیه النزوع الی علمی الاصول و الفروع [غنیه]، التحقيق: ابراهیم بهادری، مؤسسه الامام الصادق، قم، الطبعة الاولى.
- ۲۱. اراکی، محمدعلی، ۱۴۱۴ ق، الخيارات، قم، مهر، الطبعة الاولى.
- ۲۲. اردبیلی، احمد، ۱۴۰۳ ق، مجمع الفائده و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان [مجمع الفایده]، تحقیق مجتبی عراقی و علی پناه اشتهاودی و حسین یزدی اصفهانی، النشر الاسلامی الطابعه المدرسین، الطبعه الاولى.
- ۲۳. انصاری [شیخ]، مرتضی، ۱۳۷۵ق، المکاسب [مکاسب]، اطلاعات، تبریز، چاپ دوم، چاپ سنگی، [ط.ج].
- ۲۴. جمعی عاملی، زین الدین بن علی [شهید ثانی]، ۱۴۱۳ ق، مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام [مسالک]، التحقيق و النشر مؤسسه المعارف اسلامی، قم، الطبعة الاولى.
- ۲۵. -----، بینا، الروضه البهیه فی شرح اللمعه دمشقیه [شرح لمعه]، تعلیق محمد کلاتری، دار العالم الاسلامی، بیروت، بیجا.
- ۲۶. حرّعاملی، محمد بن حسن [شیخ حر عاملی]، ۱۳۸۷ق، وسائل الشیعه الی تحصیل المسئل الشریعه [وسائل]، التصحیح: محمد رازی، احیاء دار التراث، بیروت.

۲۷. حسینی عاملی، سید محمد جواد، ۱۴۱۹ ق، مفتاح الکرامه، تحقیق محمد باقر خالصی، النشر الاسلامی الطابعه لجامعه المدرسین، قم، الطبعه الاولى.
۲۸. حلّی، حسن بن یوسف بن علی مطهر حلّی اسدی [علامه]، تحریر الاحکام [تحریر]، مؤسسه آل البيت، مشهد، چاپ سنگی.
۲۹. -----، تذکره الفقهاء، المکتبه الرضویه لاحیاء التراث الجعفریه، قم، الطبعه الحجریه.
۳۰. -----، ۱۴۱۰ ق، نهایه الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام، مؤسسه اسماعیلیان، قم، الطبعه الثانيه، بیجا.
۳۱. خراسانی، محمد کاظم [آخوند خراسانی]، بینا، کفایه الاصول [کفایه]، النشر الاسلامی الطابعه لجامعه المدرسین، قم، بیجا.
۳۲. -----، ۱۳۶۶ ش، کفایه الاصول [کفایه]، محشی ابوالحسن مشکینی، کتابفروشی اسلامی، الطبعه التسعه.
۳۳. خویی، سید ابوالقاسم، ۱۳۶۵ ش، مصباح الفقاهه، تقریرات توحیدی، انتشارات وجدانی، قم، الطبعه الاولى.
۳۴. طباطبایی، سیدعلی، ۱۴۰۴ ق، ریاض المسائل فی بیان الحکام بالدلائل، مؤسسه آل البيت [ریاض]، قم، چاپ سنگی [ط.ق].
۳۵. طباطبایی یزدی، محمد کاظم، ۱۳۷۸ ش، حاشیه مکاسب، مؤسسه اسماعیلیان، قم.
۳۶. طوسی، محمد بن حسن [شیخ؛ شیخ الطائفه]، ۱۴۰۷ ق، الخلاف، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
۳۷. عاملی، شمس الدین محمد بن مکی [شهید اول]، ۱۴۱۲ ق، الدروس فی الفقه الامامیه [دروس]، النشر الاسلامی الطابعه لجامعه المدرسین، قم، الطبعه الاولى.
۳۸. -----، ۱۴۰۶ ق، اللمعه دمشقیه [لمعه]، دار الناصر، قم، الطبعه الاولى.
۳۹. مسلم، مسلم بن حجاج بن مسلم القشیری النیسابوری، بینا، الجامع الصحیح [صحیح مسلم]، دارالفکر، بیروت، بیجا.
۴۰. محقق حلّی، ابو القاسم نجم الدین جعفر بن حسن الحلّی [محقق]، ۱۴۱۵ ق، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام [شرائع]، المؤسسة المعارف الاسلامیه، بیروت، الطبعه الاولى.
۴۱. مظفر، محمدرضا، ۱۳۸۶ ق، اصول الفقه، مؤسسه المعارف الاسلامیه، نجف، الطبعه الثانيه.
۴۲. موسوی بجنوردی، سید حسن، بینا، القواعد الفقیهیه، مکتبه بصیرتی، قم، بیجا.
۴۳. موسوی خمینی، روح الله [امام خمینی]، ۱۳۹۰ ق، تحریر الوسیله [تحریر]، مطبعه الاداب، نجف، الطبعه الثانيه.
۴۴. -----، ۱۴۱۰ ق، کتاب البیع، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، الطبعه الرابعه.
۴۵. نائینی، میرزا محمد حسین، ۱۳۷۳ ق، منیة الطالب فی حاشیه مکاسب، جلد دوم، چاپ اول، نشر مکتبه المحمديه .
۴۶. نجفی، محمد حسن بن باقر [صاحب جواهر]، ۱۹۸۱ م، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام [جواهر]، التحقیق و التعليق : محمد القوچانی، دارالاحیاء التراث العربیه، بیروت، الطبعه السابعه.
۴۷. نراقی، احمد، ۱۳۶۹ ق، مستند الشیعه فی احکام الشریعه، المکتبه المر تضویه، تهران، بیجا.
- ج) قوانین
۴۸. قانون مدنی ایران.
۴۹. قانون مدنی فرانسه.
۵۰. قانون آیین دادرسی مدنی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ ش.
۵۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.